



## نام آوران عرصه‌ی نقالی، شاهنامه خوانی، پرده خوانی و .....

### گرد آفرید

در پی یک آگهی به این عنوان: «مجله‌ی فردوسی اهل قلم را به هم کاری دعوت می‌نماید» به دفتر مجله آمده بود. در نگاه اول بسیار ساده و صمیمی بود و خیلی زود خودمونی شد.

شاید یکی از ویژگی‌های بچه‌های جنوب ایران همین خون‌گرمی و زودجوشی آن‌ها باشد. صدای خاک گرفته‌ای داشت. در بین صداها، تن صدایش به کسی شبیه بود که بین خواب و بیداری حرف بزند. صدایی بسیار آرام، در عین حال بسیار مرموزا ناخودآگاه فکر کردم سال‌ها است که این آدم را می‌شناسم. مثل همه‌ی آدم‌ها، شخصیتی دگرگونه‌تر داشت. به یاد سال‌های بسیار دور و درازی افتادم که برای نخستین مرتبه «فروغ» را، همان فروغ فروغ‌زاد بزرگ را می‌گویم که در دفتر مجله‌ای دیده بودم. اگر به من خرده نگیرند، برخی از خصوصیات این دو نفر در یک فاصله‌ی زمانی ۴۰ ساله خیلی به هم نزدیک است.

آن اولی، خانمی بود که سال‌های نخستین باروری خودش را در شعر معاصر آغاز کرده بود و به زودی در زندگی بسیار نا آرام و اضطراب آلود و کوتاهش قافله سالار شاعران زن معاصر ما شد و این دومی خانمی هست در آغاز تجربه اندوزی در نقالی شاهنامه!

من مطمئن هستم اگر از پیچ و خم راه سخت‌گذری را که آغاز کرده است نهراسد و به راهش ادامه دهد، فروغ دیگری خواهد شد در شاهنامه خوانی و شاهنامه شناسی، اما به نام «گرد آفریده» و یا همان فاطمه حبیبی‌زاد. بدون مقدمه آغاز کردم:

- خوب! خوش آمدید! چه فرمایشی دارید؟

\* آگهی شما را در روزنامه دیدم. آمده‌ام برای هم کاری با مجله‌ی فردوسی.

- با چه تصویری به فردوسی آمده‌اید؟

\* با تصور این که فردوسی را به مردم بشناسانم.

- فردوسی بزرگ را یا مجله‌ی فردوسی را؟

\* هر دو را

- اما شما برای شناساندن فردوسی و فردوسی خیلی جوان و کم تجربه به نظر می‌رسید؟ آیا فکر نمی‌کنید مقداری تند می‌روید؟

\* امتحان کنید!

- چه شناختی از فردوسی بزرگ دارید و مجله‌ی فردوسی هم که در آغاز راه است؟

\* فردوسی و شاهنامه با رنگ و پوست و خون من عجین شده‌اند و مجله‌ی فردوسی را نیز به خاطر همان احترامی که به «فردوسی بزرگ» دارم انتخاب کرده‌ام.

- بسیار خوب! کجایی هستید، چند سال دارید، چند کلاس درس خوانده‌اید، تجربه و دانش شما چیست؟

\* سوال‌های سختی می‌کنید! اهوازی هستم. ۲۵ سال دارم. دانش آموخته‌ی دانشگاه با درجه‌ی کارشناسی در رشته‌ی هنرهای موزهای هستم.

- برای چه کاری به مجله آمده‌اید؟

\* برای هر کاری که سردبیر به من واگذار کند.

- آیا می‌دانید که مجله‌ی فردوسی درآمدی ندارد که به کسی حقوقی پردازد؟

\* من برای پول به این جا نیامده‌ام.

- شغل شما چیست؟

\* کارمند و کارشناس آثار هنری موزه‌ها هستم. اما ترجیح می‌دهم بگویم «نقال» هستم.

- چی هستید؟!؟

\* نقال هستم آقا! نقال!! هر کسی که شنیده است مثل شما تعجب کرده است!

- نقال چه چیزی هستید و کجا نقالی می‌کنید؟

\* نقال شاهنامه هستم. در هر جایی که امکانات اجرایی آماده باشد، روی صحنه می‌روم.

- جای نقال‌ها بیش‌تر در قهوه‌خانه‌ها و سفره‌خانه‌های سنتی است. آیا شما حاضرید در یک قهوه‌خانه و در حضور تعداد زیادی از مشتریان ویژه!! یک قهوه‌خانه‌ی جنوب شهر نقالی کنید؟

- بله حاضرم. این کار را بارها کرده‌ام. عشق من شاهنامه خوانی است. حالا چه در قهوه‌خانه باشد و یا در یک سالن مجلل و با شکوه. من به کارم نگاه می‌کنم. به اطرافم کاری ندارم. شاهنامه خوانی است که به من شخصیت می‌بخشد و نه محیط خرابه یا یک کاخ مجلل.

- یک نقال باید فردوسی شناس، شاهنامه خوان، شاهنامه شناس، شعر شناس، شعر خوان، سخن دان، خوش صدا و مجلس گرم کن باشد.

شما کدام یک از این ویژگی‌ها را دارید؟

\* تمام آن چه را که فرمودید و خیلی بیش‌تر از آن‌ها را دارم. امتحان کنید!

شما کدام یک از این ویژگی‌ها را دارید؟



که حماسه‌ی بزرگ ایرانیان به جز در بخش‌های استثنایی مردانه است و اگر جز این باشد، قبول کنیم که از واقعیت فاصله می‌گیرد و حق این است که همین گونه باشد. زیرا کارهای سخت، جان‌فرسا، فراباور، پهلوانی‌ها، جنگ‌ها و میدان‌داری‌ها، همه مردانه هستند. شما با این صدای لطیف زنانه چگونه می‌خواهید با صدای رعد آسای رستم، افراسیاب، اسفندیار، سهراب و ... در صحنه‌ها حاضر شوید و به جای آن‌ها نعره بکشید؟

\* تشریف بیاورید ببینید تا باور کنید.

- شما از نقالان و پرده‌خوانان مشهور دوره معاصر که به مقام مرشدی رسیده‌اند، رفته‌اند و یا هنوز در بین ما حضور دارند کسی را می‌شناسید؟

\* بهتر بود می‌پرسیدید آیا کسی هست که من او را نشناسم!

- از این همه حضور ذهن، تیزهوشی، حاضر جوابی و اتکاء به نفس و اطمینانی که به خودش داشت تعجب کردم. به زودی متوجه شدم که درست می‌گوید. اگر چه در آغاز راه است و نخستین گام‌های خودش را برمی‌دارد نه تنها نقالان معاصر را به خوبی می‌شناسد، بلکه سبک نقالی، شیوه سخن‌وری، راه و رسم زندگی، تنگناهای مالی و خیلی از اسرار ناگفته‌ی این پهلوانان گم نام، اما جاوید را که چراغ فردوسی‌شناسی، شاهنامه‌خوانی و شاهنامه‌شناسی رادر این دنیای دیوانه و سرگردان، روشن نگاه داشته‌اند، به خوبی می‌داند و با بسیاری از آن‌ها از نزدیک آشنا است و با برخی از آنان حتی مصاحبه کرده است.

- با خودم گفتم بهتر از این نمی‌شود! مجله‌ی فردوسی در پی کشف استعداد‌های جوانان ایرانی همیشه پیش‌گام بوده است.

- شاید همین آینده‌نگری فردوسی باعث شد تا برخلاف شیوه معمول مجله نام مستعار «گورد آفریده» برای نخستین بار به جای «فاطمه حبیبی زاده» در بالای مصاحبه‌اش چاپ شود.

توضیح مهم: مجله فردوسی متعلق به تمام نسل‌ها و تمام آن کسانی است که قلبشان برای استقلال و آزادی سرزمینشان می‌تپد. صفحه‌های مجله‌ی فردوسی در اختیار جوانان مستعد، شاعران، نویسندگان، پژوهش‌گران، مترجمان، فرهیخته‌گان و خردورزان پهنه‌ی بی‌کران هستی به ویژه ایرانیان دانشمند و خردپیشه است. ما در آغاز راهیم دست ما را بفشارید و ما را از تنهایی این کوره راه تنگ و تاریک برهانید تا با قدرت دستان توانمند شما به راه مقدس «فردوسی» ادامه بدهیم. ما هیچ کلامی را بالاتر و والاتر از: پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک نمی‌شناسیم و آرزو می‌کنیم که این گفتمان فرا انسانی روزی بر سر در «سازمان ملل متحد» بدرخشد تا تمام جهانیان باور کنند که ایرانی با شعار فرهیخته‌گی، دانشمندی و صلح پیوندی جاودانه دارد.

مجله‌ی فردوسی

- شما خیلی جوان‌تر از آنی هستید که فردوسی بزرگ را بشناسید. نظرتان چیست؟

\* به امتحانش می‌آرزود.

- حالا که تا این اندازه به خودتان اطمینان دارید بفرمایید ببینم:

- زال کی بود و چرا اسمش را زال انتخاب کردند؟

\* زال پسر سام است و چون موهایش سپید بود او را زال نامیدند.

- نخستین پادشاه ایران زمین در شاهنامه چه کسی بود؟

\* کیومرث. بعدش هوشنگ. بعدش تهمورث. بعدش جمشید. بعدش

ضحاک. بعدش ..... بازم بگم.

- چه رابطه‌ای بین سی مرغ و زال وجود دارد؟

\* سی مرغ پروراننده زال است و .....

- فریدون شاه چند پسر داشت و مشکل بین او و پسرانش چه بود؟

\* فریدون سه پسر به نام‌های سلم - تور و ایوج داشت که بر سر تقسیم

سرزمین‌های پادشاهی اختلاف پیدا کردند و سرانجام ایوج را به خاطر

آز و نیاز و زیاده‌خواهی سر بریدند.

- مهرباب، سیندخت، رودابه، اغریث، سودابه، تهمینه، سهراب، سیاوش، اسفندیار و ..... چه نقشی در شاهنامه داشتند؟

\* مهرباب پادشاه کابل، همسر سیندخت، پدر رودابه و پدر زن زال

است. رودابه همسر زال و مادر رستم است. اغریث برادر نیک پندار

افراسیاب. سودابه دختر شاه هاماوران و نامادری سیاوش است. تهمینه

همسر رستم و مادر سهراب. سیاوش نخستین مظلوم بی‌گناه شاهنامه و

پسر کی‌کاوس است و اسفندیار شاه‌زاده مغرور و پسر گشتاسب است.

- شما با این سن و سال این اطلاعات را از کجا به دست آورده‌اید و

چند مرتبه شاهنامه خوانده‌اید؟

\* قبلاً اشاره کردم که من با فردوسی و شاهنامه گره خورده‌ام.

- برای سومین مرتبه با تعجب پرسیدم: درست شنیدم؟ شما نقال هستید؟

\* بله درست شنیدید. همه کس از این حرف تعجب می‌کند. دوست

دارید برایتان اجرا کنم.

- با خودم اندیشیدم در این سرزمین مرد سالار، زن و نقالی؟! با تردید

پرسیدم: شما در این جامعه‌ی به شدت مردسالار به جایی رسیده‌اید

که پایتان را در کفش‌های نقالان همیشه مرد قهوه‌خانه‌ای کرده‌اید؟

\* بله! همین‌طور است. من تصمیم گرفته‌ام نخستین زن نقال شاهنامه

در تاریخ معاصر باشم. تمام سختی‌ها را قبول کرده‌ام و تردید ندارم که

در کارم موفق خواهم شد. اگر شما که خودتان را فردوسی و شاهنامه

شناس می‌دانید و اسم مجله‌تان را «فردوسی» گذاشته‌اید باور ندارید،

تشریف بیاورید و نخستین زن نقال را در روی صحنه‌ها ببینید.

- حالا فرض کنیم که من شما را به عنوان یک نقال شاهنامه تأیید

کردم، اما یک پرسش آزار دهنده در این جا وجود دارد به این معنا

شاهنامه خوانی - نقالی - تعزیه گردانی

## نام آوران عرصه نقالی، شاهنامه خوانی، پرده خوانی و ..... مرشد ولی الله ترابی

گزارش گو = گوید آفرید



مرشد ولی الله ترابی را از زمستان ۷۹ می‌شناسم. زمانی که به دعوت سازمان میراث فرهنگی قرار بود در «همایش بین المللی نوروز و گفت و گوی تمدن‌ها» در ارگ بم نقل «جمشید و چگونگی پیدایش نوروز» را به اجرا بگذارم. کم تجربه بودم و خام.

**نقال چوب و یا عصای دارد**  
که هرگز نباید بی صاحب باشد و به زمین بیفتد.

بنابراین برای شرکت در چنین همایش مهمی باید تجربه‌ام بیشتر می‌شد. به هر زحمتی مرشد را یافتم و ماجرا را گفتم. در اداره تأثیر قرار گذاشتیم و برای اولین بار او را از نزدیک دیدم. پیر و لاغر و تکیده اما تیز و چابک بود. چون کارم را دید گفت آفرین! جوهره این کار را داری. سپس به گفتن نقاط ضعف و قوتم پرداخت.

به هر حال در ارگ بم به واسطه‌ی خانم بودنم، حضرات اجازه‌ی اجرا به من ندادند. اما تشویق بعضی مسئولین و خبرنگاران مرا بر آن داشت که پژوهش جدی‌تری در این زمینه داشته باشم. یعنی جمع‌آوری طومارها، مطالعه‌ی وسیع در زمینه‌ی شاهنامه، شرکت در کلاس‌های شاهنامه خوانی، آشنایی با سبک نقالان مختلف از جمله نقالان ساکن لرستان، اصفهان، کهگیلویه و بویر احمد، خراسان، تهران و .... برای آشنایی با سبک نقالان ابتدا باید با کار نقالان تهرانی شروع می‌کردم. بنابراین در هر قهوه‌خانه‌ای از شهر که مرشد اجرا داشت هر کجای تهران که بودم خود را می‌رساندم. حضور یک خانم در آن قهوه‌خانه‌ها هم خودش حکایتی دارد که به موقع خواهم گفت. قهوه‌خانه، قهوه‌خانه‌داری، قهوه‌خانه نشینی و مشتری‌های قهوه‌خانه فرهنگ ویژه‌ای دارند که با هیچ جای دیگر جامعه قابل مقایسه نیست. به هر حال من سمج و پویا بودم و مرشد کم حوصله و عصبی. حق هم داشت باید با او مدارا می‌کردم. بدون هیچ سؤال و مزاحمتی فقط به اجراهایش خیره می‌شوم.

چند ماه بعد در مراسم اختتامیه‌ی «یازدهمین جشنواره نمایش‌های سنتی - آیینی در تیرماه ۸۰» اتفاق خاطره‌انگیزی برای من رخ داد که هرگز فراموش نخواهم کرد. مراسمی با شکوه در حضور وزیر ارشاد و هنرمندان و پیش‌کسوتان تأثیر برگزار شد. محمد رحمانیان گرداننده این مراسم از ساعت‌ها قبل از آغاز برنامه اعلام کرده بود که بهتر است مرشد ترابی طی مراسمی ویژه، عصای خود را به یکی از شاگردان خود بدهد. منظور از تقدیم عصا از سوی استاد به شاگرد این بود که این عصا هرگز زمین نخواهد ماند و شاگردان و جوانان ادامه دهنده راه پیران خواهند بود و برای این منظور تأکید بسیار روی من داشت.

بگو مگوی بین بعضی از آقایان و مرشد رخ داد. آقایان می‌گفتند که هرگز نباید چنین شود. مرشد باید عصایش را به یک پسر بدهد به یکی از پسران اداره تأثیر.... و نه یک دختر!!

بدون تودید مرشد در دو راهی بزرگی قرار گرفته بود. همه چیز به تصمیم نهایی مرشد ختم می‌شد. در آخرین لحظه مرشد با قاطعیت گفت عصا را به کسی می‌دهم که تا امروز ماندگار و صبور بود و خم به ابرو نیاورد و هر سختی را به جان خرید و به راهش ادامه داد.

لحظه‌ای که روی صحنه‌ی تالار اصلی تأثیر شهر عصا به من داده شد لحظه‌ای بود ماندگار که از خاطر هیچ کدام از میهمانان آن مراسم محو نخواهد شد و بسیاری از حاضران آن جشن هنوز هر وقت مرا می‌بینند از آن روز یاد می‌کنند....

سرانجام پس از ماه‌ها انتظار برای تهیه این مصاحبه، مرشد ترابی در قهوه‌خانه‌ی (دوستان امام علی) در شهر ری با من قرار گذاشت. گفت و گویی که می‌خوانید حاصل بیش از سه ساعت گپ زدن با ایشان است.

در تاریخ نقالی ایران فقط یک زن توانست عصای مرشدی را پس از بازنشستگی‌اش به خود اختصاص دهد. آن زن «گوید» آفریده بود.

- خُب، آقای ترابی از اینجا شروع کنیم که این روزها چه می‌کنی؟  
- کار به خصوصی ندارم، اخیراً چند برنامه داشتم. چند روزی هم کیش بودم. فعلاً در خانه هستم و روی طرحی درباره زندگانی با یزید بسطامی کار می‌کنم.

ادامه در شماره آینده